

فرهنگ و هنر ما در برابر تاریخ آتشی که نمیرد

صادق همایونی

مقدمه

فراموش نمی‌کنم روزی را که سال اول دبیرستان بودم و به همراه گروهی از دانش‌آموزان به اتفاق تنی چند از دبیران و ناظم سخت‌گیر و منضبط و در عین حال شیک‌پوش و آراسته و کتاب خوانده، برای اولین بار به‌عنوان گردش علمی به تخت جمشید رفته بودیم. اوایل دی ماه بود و روزی بسیار سرد و ابری و نمناک. در آنجا همو از پیشینه‌ها بسیار سخن گفت. در آن روز صدایی می‌شنیدم که کمتر شنیده بودم. در آن هوای ابرآلود که نم‌باران می‌آمد می‌پنداشتم که تاریخ ورق می‌خورد و از دوره‌های دور «تائیس» را می‌دیدم که برای سوزاندن و ویران کردن تخت جمشید آتش بر پرده‌های زیبای آنجا می‌افکند و چه هلهله‌ها و فریادها از سر مستی برمی‌خیزد تا کاخی را که زیباترین و کهن‌ترین پیام آزادی برای بشر آن روز سرداده فرو ریزند و هنوز هم هرگاه به آن لحظاتی که در آن روز از ذهن و خاطرم می‌گذشت می‌اندیشم تب و تابش می‌گیردم.

آن گردش علمی و آن روز گذشت ولی صدایی که در آنجا از فرهنگ کهن ایران زمین شنیدم مدام اندیشه‌ام را به خود مشغول داشت چرا که صدای فرهنگ و هنر و آزادگی چون با

درون سر و کار دارند از هر صدایی لطیف‌تر، رویایی‌تر، دیرپای‌تر و تأثیرگذارترند و اصولاً هر صدایی را می‌توان به‌گونه‌ای ناشنیده گرفت و یا خاموش کرد مگر صدای فرهنگ و هنر و اندیشه که جوهری درخشان از روح بلند و تسخیرناپذیر انسان به همراه دارد. این واقعیتی است که تاریخ ملت‌ها چند لایه‌اند. لایه‌ای سطحی که شرح جنگ‌ها و شکست‌ها و پیروزی‌ها و اوج و افول سلسله‌ها و دودمان‌هاست و بیشتر روایتگر یورش‌ها و ویرانی‌ها و قلدری‌هایی است که گاه با درد و رنج‌های بسیار درآمیخته و از واقعیت‌ها به دور است چرا که غرض‌ورزی و تحریف حقایق در آن بسیار به چشم می‌خورد. لایه دیگر اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است که حاوی علل و عوامل جنگ‌ها و آشتی‌ها و پیروزی و سقوط سلسله‌هاست و متأسفانه اکثر قریب به اتفاق مورخین که در دربارها بوده‌اند نخواسته یا نتوانسته‌اند بدان پردازند که ترس از پادشاهان خودکامه و عموماً مغرور، توده مردم را اعم از شهری و روستایی و عشایری و حتی وابستگان به خود و دربار را رعایای حقیر و بی‌مقداری بیش نمی‌دانستند و مسلم است که درآویختن با چنین قدرت‌مدارانی بازی با آتش بوده است. لایه دیگری که بیش از هر نیرویی آکنده از توان و شگرفی است و ریشه در عمق زندگی مردم و جان و روان نسل‌ها و به‌ویژه نخبگان داشته و هرگز نشیب و فرازها در استمرار ذهنی و پنهانی آنها کوچک‌ترین اثری نداشته، لایه افسونکار و جاودان فرهنگ و هنر است که شیرازه‌بند پنهانی ملیت‌ها و قومیت‌هاست. این لایه در اعماق هر جامعه‌ای ریشه‌هایی درونی دارد که پیوسته و در هر شرایطی به دنبال پویایی و تکامل خود است و بی‌آنکه دیده شود قدم می‌کشد و با سایه‌سار دلنشین و فرح‌انگیزش خود را بر محیط تحمیل می‌کند و از ویژگی‌های آن تغذیه از سایر فرهنگ‌ها و پیوند با آنهاست که این خود نیرویی دیگر بدان می‌بخشد. مهم‌تر اینکه در ذهن و ذوق و اندیشه خلاق‌ترین انسان‌ها اعم از هنرمند و دانشمند و نخبه به حیات پربرکت و مستمر خویش ادامه می‌دهد و در پدیده‌های فکری، هنری، ذوقی و کلاً فرهنگی آشکار می‌شود و به صور گوناگون حضور خود را به اثبات می‌رساند و از همین روست که ملت‌هایی که از فرهنگی کهن‌تر و غنی‌تر بهره‌مندند با پیوند با دیگر فرهنگ‌ها سترگ‌تر و مایه‌ورتر می‌شوند و همین رازست که اضمحلال‌شان را نه تنها بسیار مشکل بلکه محال می‌سازد. به زبان دیگر فرهنگ چونان عنصر و پدیده‌ای پرتوان و زنده و فعال است که هیچ چیز نمی‌تواند



از میانش ببرد و هرچه کهن‌تر و پرمایه‌تر باشد چونان کسی که سرمایه‌اش در داد و ستد بیشتر است قدرت جذب و هضم و تغذیه و درنتیجه کسب نیروی بیشتری را داراست و لایه فرهنگی و هنری کشور ما از این مقوله به‌شمار می‌رود. زیرا موقعیت خاص این سرزمین که از لحاظ جغرافیایی در چهارراه تمدن‌های بزرگ پیشین از هندی و مصری و یونانی و چینی بوده و خود نیز دارای فلسفه و اندیشه و مذهب و تاریخ پرنشیب و فراز، دستی چنان پر داشته که علاوه بر جذب مایه‌های فرهنگی دیگران، خود عاملی مهم و تأثیرگذار بر آن فرهنگ‌ها بوده، که این امتیازی ویژه بدان بخشیده است. این را نه از سر تعصب و خامی بلکه بر مبنای اسناد و مدارک و آثار و بناهای بازمانده و بازیافته می‌توان ادعا کرد.

* * *

در تاریخ فجر تمدن‌ها آمده است که سیالک کاشان در هفت هزار سال پیش از میلاد مسیح، یعنی دورانی که بشر تمدن تپه‌ای را تجربه می‌کرده، محل نخستین پدیده‌های تمدن بشری بوده است. در بعضی از روستاهای پراکنده ایران آثار تمدن‌های بسیار کهنی به‌دست آمده است که مجسمه الهه زن از شهر سوخته سیستان از دوران میان‌سنگی و خانه‌های زیبای رنگ شده در گنج‌دره کرمانشاهان و ظروف سفالی که از حصار دامغان و گیان نهند به‌دست آمده و دارای نقش درخت، پرنده، حیوان و مربوط به چهارهزار سال قبل از میلاد است، جزو آن می‌شمارند. پیش از هخامنشیان، کیانیان در مشرق ایران زمین با شکوهی تام و تمام حکومت می‌کردند. آرتور کریستین سن دانشمند دانمارکی که از یکسو زبان‌های پهلوی، اوستایی و فارسی و از سوی دیگر زبان‌های عربی، دانمارکی، فرانسوی، آلمانی و انگلیسی را می‌دانست و کتب و مقالات بسیار معتبری را نوشته و پژوهش‌هایش دقیق و بی‌نظیرند و از شیفتگان فرهنگ و هنر و تاریخ و ادبیات این سرزمین است، در کتاب کیانیان به اثبات رسانده که شاهان کیانی که در شاهنامه از آنان یاد شده وجود داشته‌اند و سلسله و تباری بوده‌اند که بسیار پیش از هخامنشیان در مشرق ایران حکومت می‌کرده‌اند و آخرین آنها ویشتاسب بوده که در زمان زردشت می‌زیسته و دلایلی قانع‌کننده ارائه می‌دهد و از جمله از نوشته‌های اوستا در این زمینه نام می‌برد و پهلوانان و قهرمانان پادشاهان مذکور در اوستا در روایات بازمانده از دین پیش از زردشت، ایرانیان را مورد بررسی

دقیقی قرار می‌دهد و با این کار بارزش فرضیه‌های هر تل و هر تسفلد را که کوشیده‌اند کیانیان را با هخامنشیان انطباق دهند رد کرده است و با این اظهار نظر سیمای تاریخی بعضی از اسطوره‌های ما را که در شاهنامه آمده‌اند می‌نمایاند و به وضوح می‌توان پنداشت که بسیاری از تصاویر و سنگ‌ها و ستون‌ها و سرستون‌های تخت جمشید را آنجا که پیوند میان جانوران و انسان و پرندگان است روایاتی از اسطوره‌های کهن ایران زمین است.

هنر رئالیستی و پویای دوران هخامنشی است که صف خراج‌گذاران را از بر دیدگان ما می‌گذراند و روایتگر پویایی ذهن و ذوق و خلاقیت غیرقابل انکار هنرمندان و مردم آن زمان است. ما از آن روزگاران داستان شورانگیز «ویس و رامین» را داریم که فخرالدین اسعد گرگانی آن را در قرن پنجم هجری قمری از زبان اصلی که پهلوی بوده به نظم پارسی درآورده و نسخه‌ای از آن را، که برای سلطان عثمانی محمد بن مرادخان نوشته‌اند و در کتابخانه پاریس است، مجتبی مینوی با تحشیه‌ای از خود منتشر کرده است. روانی، شورانگیزی و جذبه‌های آن و شوریدگی‌ها و آشفستگی‌های دلدادگی نهفته در آن، آن را اثری بسیار زیبا و هنرمندانه نشان می‌دهد و انسان از آن درمی‌یابد که فرهنگ غنی و متعالی و پرباری در زمینه داستان‌نویسی و افسانه‌پردازی باید وجود داشته باشد که نمونه‌ای از آنها به دست ما رسیده است. چه بیداد اسکندر و یورش‌های بعدی دیگر همه آن آثار دلپذیر را به شعله آتش یا امواج آب سپرده و یا بدون ذکر نام و نشانی به زبان‌های لاتین یا عربی ترجمه شده‌اند.

نفوذ تعالیم مذهبی ایرانیان و فرهنگ این دیار حتی در کار درام‌نویسان بزرگ و فلاسفه و دانشمندان یونانی غیرقابل نفی و انکار است، چنان‌که در نمایش‌نامه‌های سوفوکلس و اسلیپوس و پورینیدیس این تأثیر آشکار است. شیوه نمایش‌نامه‌نویسی اینان شدیداً تحت تأثیر گات‌ها و سرودهای مذهبی و اشعار هجائی ایران آن زمانست. حتی عقیده یکتاپرستی ایرانیان در برابر بت‌پرستی یونانیان در عقاید فلاسفه‌ای چون سقراط اثر گذاشته به نحوی که یکی از دلایل محکومیت سقراط به مرگ، اعتقاد و طرح یکتاپرستی در برابر بت‌های بی‌شمار یونانیان بود. میترا و آناهیتا دو فرشته مقرب که در باورهای ایرانیان بود در فرهنگ یونان و روم با آن مایه‌وری نفوذ



کرد و از آن طریق به اندیشه و باورها و فرهنگ‌های دیگر کشورهای اروپایی راه یافت و هنوز که هنوز است در آثار درخشان هنری آنان به‌ویژه در شعر و نمایشنامه و مجسمه‌سازی و داستان‌نویسی جلوه می‌نمایند. جالب اینکه بعد از جنگ جهانی دوم در خرابه‌های یکی از خانه‌های لندن مجسمه‌ای از میترا، فرشته ایرانی کشف شد که یادگاری از روزگار تسلط رومیان بر جزایر بریتانیاست. ما خود نیز از آثار کهن، پرستشگاه آناهیتا را در تنگ چوگان بیشاپور شهری که شاپور اول ساسانی در کنار رودخانه شاپور بنا نهاد، جایی که در خطوط ارتباطی بین‌الملل آن زمان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. حتی بسیاری برآنند که اعتقاد به یهوه (خدای واحد) یهود نیز از عقاید دینی و فلسفی ایران نشئت گرفته است.

در نوشته‌های مورخان چون هرودوت و فلاسفه‌ای چون هراکلیوس می‌خوانیم که ایرانیان قدیم از فضایل و خصلت‌هایی بهره‌مند بودند که مردم کمتر کشوری آنها را داشتند. اخلاق درویشانه و کریمانه، مهمان‌نوازی، خودداری از افراط در می‌گساری، برپای داشتن جشن تولد، در آغوش مهر گرفتن و بوسیدن یکدیگر در مهمانی‌ها و دیدارهای پس از مفارقت، از آن جمله‌اند. آداب و عاداتی که امروز هم الفبای معاشرت‌های اجتماعی است. آنان دروغ‌گویی را از گناهان بزرگ می‌شمردند، در تربیت فرزندان اهتمام فراوان به کار می‌بردند، کودکان تا پنج سالگی نزد مادر و تحت تربیت او بودند و از آن پس در کنار پدر و زیر نظر او و آموزش‌های او قرار می‌گرفتند و به‌ویژه اسب‌سواری و تیراندازی را می‌آموختند و با تأکید پدر با اصول اخلاقی مهمی چون راستی و راستگویی آشنا و بدان پای‌بند می‌شدند. در آن روزگار هنرهای دستی در اوج کمال بود و جالب اینکه هنر جواهرسازی ایران تالی نداشت. گنجینه جیحون که هم اکنون در موزه بریتانیاست و تصادفاً به‌دست یک انگلیسی افتاده و بعد به موزه هدیه شده این حقیقت را مسلم می‌سازد. هنوز دیر زمانی از کشف کوزه‌ای که در نهایت ظرافت و هنرمندی ساخته شده و پر از دستبندها، گوشواره‌ها و گردنبندهای زیبا بود نمی‌گذارد. این کوزه به‌وسیله استروباخ باستان‌شناس انگلیسی ضمن کاوش در پاسارگاد به‌دست آمد و هم اکنون در موزه ایران باستان است که طراحی و پختگی و کمالی که در پرداخت هنرمندانه‌اش به‌کار رفته حیرت‌افزاست و نیز باید از تصویر جام نقره‌ای موسوم به کلیوا نام برد که خدای ماه چون شاهی بر تخت روان نشسته و

گاو را می‌کشد که صرف‌نظر از فلسفه تصویر ماه و گاو و گردونه، ظرافتش بی‌همتاست. ایرانیان دوره هخامنشی بودند که برای نخستین بار برای ارتباطات، چاپارخانه و برید را ابداع نمودند و برای دسترسی بهتر به آب در نقاط خشک به حفر قنات پرداختند و با ایجاد شبکه‌های آبرسانی زیرزمینی آب را از اعماق به ساده‌ترین گونه بر سطح اراضی خشک جاری ساختند. بانک‌های خصوصی برای اولین بار در اقتصاد جهانی به وسیله مردم این دیار در آن زمان تأسیس شد، مدارک و اسناد آنها هم اکنون موجود و غیرقابل نفی و انکار است. سرمایه‌های این بانک‌ها شامل منازل، مزارع، غلامان، چهارپایان و کشتی‌های حمل‌مال‌التجاره بوده که بعدها یونانیان به تقلید از ایرانیان مبادرت به ایجاد بانک کردند.

طبقات مختلف و به‌ویژه کارگران از تأمین اجتماعی در خوری برخوردار بودند و این را الواح کشف شده از تخت جمشید که حاوی ارقام هزینه‌های ساخت بناست روشن می‌دارد. در مورد معماری، با وجود اینکه که نخست تحت‌تأثیر شیوه معماری آشوری و بابلی بودند و بیشتر از فرم قصرهای بابل تقلید می‌کردند و از جمله مانند آنجا از پلکان وسیع و مجسمه‌های موجودات بالدار بهره می‌گرفتند ولی آنچه‌آنچنان ذوق و ظرافتی در تقلید بروز می‌دادند که جلوه‌گر روح و فلسفه ایرانی بود و شیوه بناهایشان را از سایر ملل متمایز می‌ساخت، چنان‌که در هیچ‌کدام از آثار بجا مانده در کشورهای چو مصر آن ویژگی‌ها دیده نمی‌شوند و به خاطر همین رازهای ناشناخته و مشخص بود که توجه یونانیان آنچنان بدان جلب شده بود که تأثیر هنر معماری ایرانی را در بنای «پارتی نون» یونانیان می‌توان به وضوح مشاهده کرد چه یونانیان بعد از جنگ‌های متعدد خود با ایران (شوش) رفت و آمد بسیار داشتند و با دیدن معماری درخشان ایران به تقلید از آن پرداختند. در همان زمان دامنه فرهنگ و هنر ایران به هند نیز کشیده شده بود. زمانی که امپراتوری موریایان توسط جاندارا گوتیا و جانشین او، اوزوکا ایجاد شد که علاوه بر قسمتی از هند کنونی، افغانستان و بلوچستان امروزی را نیز در می‌گرفت، نه تنها طرح تشکیلات منظم اداری دوره هخامنشی بلکه حتی سبک معماری پرشکوه آپادانای شوش و تخت جمشید نیز مورد تقلید صرف آنان قرار گرفت و این حقیقت را کاوش‌های باستان‌شناسی در تاکسیلا که پایتخت آن امپراتوری بود به اثبات رسانده است و به‌علاوه نشان داده است که آثار تمدن و هنر و فرهنگ



ایران در جای جای آن خطه دیده می‌شود که ضرب سکه، گزینش دین زردشتی و بناهایی نظیر کاخ‌های ایرانی در آن شمارند. به‌ویژه بناهایی که اوزوکا، دومین امپراتور موریای، ساخته بر مبنای تقلید از تالارهای پرسپولیس است. در آن قصرها از اشکال و تصاویر گاو و فرشته و عقاب استفاده فراوان شده و آنها را در موزه شهر سارنات از حفريات پاتنه هم اکنون می‌توان دید. اوزوکا نیز به شیوه داریوش به لوح و سنگ‌نگاری پرداخته و بر ستون‌های سنگی و آهنی چه بسیار که از خود سخن رانده و هم اکنون در مسجد عظیم قبه‌الاسلامی دهلی، ستونی از آنها موجود است. همین امپراتور چاپارخانه و برید را نیز به روش ایرانیان ایجاد کرده است.

سیاست آزادی‌خواهانه و آزادی‌طلبانه کوروش و احترام به عقاید و خدایان سایر ملل تحت سیطره او، در آن روزگار تیره جهل و تعصب موضوع کوچکی نیست که بتوان به سهولت از آن گذشت. منشور او بر استوانه معروفش که در موزه بریتانیاست و آزادی و آزادگی را توجیه و تفسیر می‌کند نه تنها از مفاخر تمدن و فرهنگ ما، بلکه فرهنگ و تمدن جهانست. اگرچه پیش از او در نوشته‌هایی چون پانیشادهای هند از آزادی نام برده شده و در پاسخ اینکه ازل و ابد چیست می‌گوید که عالم از آزادی به وجود می‌آید و در آزادی می‌آساید و در آزادی منحل می‌شود ولی این کورش صاحب اقتدار بود که آزادی را برای اولین بار در جهان آن روز به معنی و مفهوم واقعی امروزش مطرح و توجیه کرده، بدان پای‌بند بود. در مورد فلسفه اگرچه همه آثار فلسفی کهن، چنان‌که اشاره شد از میان رفتند ولی به روایت مورخین یونانی پریکلس، رئیس جمهوری آتن، همسر خود را طلاق داد و با بانویی ایرانی و آگاه به نام اسپزیا ازدواج کرد. افلاتون، فصلی در این‌باره نگاشته و نیز نوشته که این بانوی فکور ایرانی در کاخ خود فلاسفه را گرد آورده و از آنان پذیرایی می‌کرد و به بحث‌های فلسفی و دینی می‌پرداخت، شیوه‌ای که قرن‌های بعد یعنی قرون ۱۷ و ۱۸ در دربار فرانسه باب شد. ناگزاگوراس که چون سقراط و ارسطو و زنون صاحب مکتب فلسفی است و خود تا سن بیست سالگی در سپاه خشایارشا بوده از فلاسفه‌ایست که در آن جلسات حضور مستمر داشته است.

در مورد هنر آن زمان با توجه به نقش و نگارهایی چون شیر و غزال در شکارگاه و صف خراج‌گذاران هدیه بر دست و شیرهای زیبای بسیار ظریفی که صلیب‌وار بر گردنبندهای طلائی

به‌دست آمده، از هنری درخشان و رئالیستی نشان دارند و دربارهٔ تصاویر ترکیبی نظیر سر انسان و بدن پرنده یا سر پرنده و بدن حیوان می‌توان آنها را تقلیدی از هنر سایر ملل یا ملهم از اساطیر کهن خود ایران زمین و افسانه‌ها و اعتقادات درآمیخته با تخیل دانست.

در یک جمله می‌توان گفت هخامنشیان پیام‌آوران اندیشه‌های پاک و نخستین ایجادکنندگان و مبادله‌کنندگان فکر و دانش و فلسفه و هنر و فرهنگ زمان خود بودند و به همین دلیل آنچنان تمدنی را تحقق بخشیدند که با گذشت قرن‌های متمادی و آن‌همه حوادثی که بر ما گذشت افتخارآمیز می‌نماید. هنر موسیقی به‌نظر می‌رسد مقامی ارجمند داشته، چه اگر پشتوانه‌ای غنی در موسیقی وجود نداشت بعد از آنان و اشکانیان در زمان ساسانیان به آن اوج و کمال و تنوع و زیبایی و گستردگی نمی‌رسید و همین پدیده‌های فرهنگی بود که ایران آن زمان، از حملهٔ بیدادگرانه و سبانهٔ اسکندر با آن‌همه ویرانی و آتش‌سوزی و خونریزی خم بر ابرو نیاورد و اگرچه سلسله‌ای بر باد رفت ولی ایران ماند و نه تنها تسلیم واقعی شقاوت‌ها نشد بلکه چنان اسکندر را تحت‌تأثیر شکوه پنهان و آشکار خود قرار داد که همسری ایرانی برگزید و بزرگان لشکرش را نیز تشویق به این کار کرد و در حملهٔ به هند و بازگشت سپاهیان به یونان، خود حاملان پیام فرهنگ ما و هنر و اندیشهٔ ما در جهان آن روز شدند.

میناتورهای ابداعی و نقاشی‌های مانی که در عین حال حامل اندیشه‌های او نیز بود از سویی تا مصر و حاشیهٔ مدیترانه و از سوی دیگر تا سرزمین چین رسوخ یافت و بنا بر عقیده‌ای، نقاشی چینی با الهام از آنها رونق و گسترش یافت. تصاویر منقوش بر ظروف به‌دست آمده از اواخر دورهٔ اشکانیان و اوایل دوران ساسانیان و به‌ویژه زمان شاپور اول لطافت و ذوق و ظرافتی حیرت‌انگیز دارند. در دورهٔ ساسانیان نیز علم و فلسفه و هنر اعتباری والا داشت. شعر و موسیقی چون دو همزاد به هم تنیده و درآمیخته در زندگی عموم مردم به فراخور حالشان رسوخ یافته بودند و اشعار زیبا و ساده و روان هجایی آن روزگاران با موسیقی در عرصهٔ زندگی ذوقی مردم چون زره و زنجیر بودند. هنوز در بسیاری از نقاط آن آثار به رای‌العین مشاهده می‌شود و بخش عظیمی از فرهنگ هنری مردم ما را تشکیل می‌دهند. تنوع در اشعار بسیار زیاد بود. از یکسو با



پدیده‌های زندگی و کار و سرگرمی‌هایشان درآمیخته بود و از دیگر سو به گونه‌های حماسی، انتقادی، عشقی، روائی و با آهنگ‌های ویژه پرداخته و خوانده می‌شد. ما هنوز از آن زمان نواهای هور و شمشال را در موسیقی کردی داریم که پژوهش‌های دقیق علمی این امر را به اثبات رسانده‌اند.

دواوین شعرای قرون اولیه پس از اسلام سرشار از نام‌های باربد و نکیسا، موسیقی‌دانان بزرگ دوران ساسانی و نواهای ساخته و پرداخته آنان چونان «نوروز و زرگ»، «سروستان»، «آرایش خورشید»، «ماه بر کوهان» و بسیاری دیگر است. موسیقی تا بدان حد گسترش یافته بود که برای هر روز آهنگی خاص ساخته بودند و به علاوه در مراسم گوناگون، آهنگ‌هایی که بامداد یا نیمروز یا پسین یا شامگاه می‌نواختند، هم از نظر لحن و هم ابزار متفاوت بوده‌اند. این تفاوت‌ها را هنوز هم در نقاط دور افتاده و نیز در میان عشایر در عروسی‌ها یا عزاها یا مراسم دیگر می‌بینیم. اگر هنوز بنایان، طوفان، میوه‌فروشان، دوره‌گردان، خرمن‌کوبان روستاها و قالی‌بافان صاحب ذوق و آهنگران و حتی نمدمالان به هنگام کار نواهای خاص و در خور کارشان زمزمه می‌کنند، اگر مادرانمان با صدایی شورانگیز لالایی سر می‌دهند، بی‌گمان همه نشان از گستردگی بی‌نهایت موسیقی در گذشته‌های ما دارند. امروز می‌بینیم که در میان عشایر برای دوشیدن شیر یا راندن گله یا شب‌های تنهایی در کوه و دشت یا بر دامنه‌ها یا زیر سیاه‌چادرها نواهای خاصی وجود دارند که بسیار از ارزش و اهمیتشان غافلیم. هنوز مشاهده می‌کنیم که در بسیاری از آبادی‌ها یا روستاها یا در میان جنگل‌نشینان، در مراسم عروسی آهنگ‌های گوناگون و متنوعی نواخته می‌شود، چون نوای صبحگاهی که در بامداد نخستین روز عروسی نواخته می‌شود و آغازش با صدای پرشور و ولوله‌افکن کرناست یا نوای به حمام بردن عروس یا داماد یا حنابندان یا به حجله‌گاه بردنشان یا برای رقص‌های چوبی زنان و یا چوب بازی مردان و نیز دستمال‌بازی و رقص شمشیر و شاباش‌ها نواهای خاص وجود دارد و حتی گاه برای بازی‌های شاد و سرگرمی‌ها و نیز خروش طبل در مراسم عزاداری یا طبل جنگ به‌ویژه در تعزیه‌خوانی و هنگام مقابله اولیا و اشقیاء که همه و همه دلالت بر وسعت میدان و فضای گسترده موسیقی نجیب ما دارد که با همه بی‌مهری‌ها

نسبت به آن و تزییقاتی که برای استمرارشان وجود داشته به حیات فرح‌انگیز و بهجت‌آفرینشان ادامه داده‌اند و سرزنده و پویایند و هر دل و روحی را افسون می‌کنند.

هنر معماری ساسانیان با ایوان‌های رفیع طاق‌های هلالی بلند، و گچ‌بری‌های زیبا که هنوز آثاری از آنها در ویرانه‌های مدائن دیده می‌شود کمالی در خور داشته است.

در زمان انوشیروان بود که پولس فارسی رساله‌ای در منطق نوشت که خوشبختانه ترجمه سریانی آن در دست است. آگانیاس درباره ارزش و اعتبار فلسفه در زمان ساسانیان نوشته است که فلسفه اهمیت فراوان داشته حتی پادشاه با اورانیوس که از فلاسفه و پزشکان نامی آن روزگار در یونان بوده بحث‌ها و گفتگوها داشته است. در زمان او موبدان و دانشمندان گرد هم می‌آمدند و به بحث درباره آفرینش و یکتاپرستی می‌پرداختند و با یکدیگر مجادله می‌کردند. از انوشیروان رساله‌ای باقی مانده است که حاوی پرسش‌های وی از فیلسوفی یونانی به نام پرسکیانوس و ترجمه لاتین آن موجود است. آگانیاس در نوشته‌های خود از اطلاعات فلسفی انوشیروان در زمینه‌های فلسفی و دینی ابراز شگفتی کرده است و نیز باید به خاطر داشته باشیم که در همان دوران بود که کتبی چون کلیله و دمنه به پهلوی درآمد.

بعد از اسلام آوردن ایرانیان، متأسفانه به علل گوناگون اکثر آثار معتبر مکتوب فکری و هنری یا سوخت یا شسته شد و یا به آب رودها افتاد و همین است که کمتر نشانی از آن‌همه آثار فکری و فلسفی و هنری و دینی کهن بازمانده و این‌همه حقیقتی است که بسیاری از آنان بی‌ذکر مأخذ و نام نویسنده مستقیماً به عربی درآمدند و به همان شیوه بعضی به لاتین ترجمه شدند. در این میان آنچه اسیر لوح و قلم کمتر بود نظیر معماری یا موسیقی به‌گونه‌ای سینه به سینه و نسل به نسل پویایی خود را از دست ندادند. در تاریخ طبری آمده است که یکی از معماران ایرانی درباره ساسانیان تجدید بنای مسجد کوفه را بر عهده داشت. ولی با وجودی که ایرانیان اسلام را برتر و گرامی‌تر شمردند و بدان گرویدند و یکی از انگیزه‌های مهمشان در این گزینش ندای برادری و برابری اسلام و فروریختن نظام کاست‌ها و طبقات چهارگانه مردم در ایران پیش از اسلام بود ولی اعراب که خود را فاتح ایران می‌دانستند آن را موالی می‌شمردند و زبان فرهنگ و هنر ایران زمین



را زبان کفر و زندقه تلقی می‌کردند و حتی با پارسی‌گویی مخالفت می‌ورزیدند و عجا که با وجود آن‌همه سخن در مورد مملقات سبعة! ابن‌سبیوه بیضاوی بود که قواعد زبان عربی را دریافت و «الکتاب» خود را نوشت و شاعری اهوازی به‌نام ابونواس زیباترین اشعار را به زبان عربی سرود و درخشش بی‌مانند ایرانیان در مورد نوشتن و نویسندگی به عربی ضرب‌المثلی را میان فضلاهی عرب‌زبان ساری و جاری کرد که «بدعة الكتابة به عبدالحمید و ختمت به ابن‌العمید» به این معنی و مفهوم که نویسندگی به زبان عربی با عبدالحمید یحیی آغاز شد و با ابن‌عمید پایان گرفت که اینان هر دو از مفاخر بزرگ فرهنگی ایرانند. چه، عبدالحمید برای نخستین بار آداب و شیوه نوشتن را به عرب‌زبانان آموخت و بدانان یاد داد که سخن را چگونه آغاز کنند و چه‌سان سامان بخشند و چگونه‌اش به پایان برند و هنوز هم او را شیخ نویسندگان می‌شمارند. در حقیقت در اثر نوشته‌های اینان بود که نویسندگی اعتباری دیگر یافت و آن را که به تحقیر کار موالیان! می‌شمردند به قولی نردبان صدارت و علو درجات اجتماعی و سیاسی گردید!

ملک‌الشعرا بهار بر آنست که تنوع و گسترش و دامنه اشعار هجائی پیش از اسلام نه تنها سبب شد که بسیاری از شعرای عرب در اوزان هجائی شعر بسرایند بلکه شعر هجائی ایران بود که شعر عربی را مایه‌ور و غنی ساخت و موجب نضج اوزان عروضی گردید. ابن‌مقفع صاحب کتاب ادب‌الکبیر و ادب‌الصغیر کتب بسیاری را چون خداینامه و کلیله و دمنه که از آفات مصون مانده بودند به عربی برگرداند. هر چند سرنوشتی شوم داشت و به دستور خلیفه عباسی تنوری را حاضر کردند و مشتعل نمودند و پدرش را نیز که در اثر شکنجه دستش قطع شده بود نیز آوردند و سپس به اتهام کفر و زندقه در تنورش انداختند و بعد پدرش را نیز!

پیوند فرهنگ کهن ایران که یکی دو قرن از جلوه‌گری و زایش بازمانده بود با فرهنگ اسلامی، که در عین حال مجموعه‌ای درآمیخته از فرهنگ‌های گوناگون زمان بود و خود مایه‌ای غنی به همراه داشت، موجب چنان باروری حیرت‌انگیزی شد که جلوه‌های تابناکش در همه عرصه‌های دانش و فرهنگ و هنر و معنویات ما که شرایط و امکانات نیز در آن نقشی به‌سزا داشته متجلی شد.

ولی این واقعیتی است که به قول مرتضی مطهری در خدمات متقابل ایران و اسلام عرب در زمان پیامبر اکرم (ص) صنعت و هنری که در خور باشد نداشت، بعد از فتح کشورهای چوچون ایران و سوریه و بین‌النهرین بود که صنعت و هنر اینان مورد بهره‌برداری اعراب قرار گرفت. خلفا صنعت‌کاران و هنرمندان و معماران این نواحی و به‌ویژه ایران را برای معرق‌کاری یا تزئین مساجد و یا تعمیر و تکمیل آنها به کوفه و سایر نقاط بردند که معمولاً زیر نظر استادکاران ایرانی به کار می‌پرداختند. در حقیقت بعد از فروپاشی سلسله ساسانی، اسلام با تمدنی پیشینه‌دار و کهن و پخته و ریشه‌دار همسایه شد که دربردارنده تمام تمدن‌های پیشین و نیز زمان حال بود. در کتاب صنایع ایران صراحتاً ذکر شده که هیچ فن و صنعت مهمی در عالم پیدا نمی‌شود که در آن ذوق و هنر و ظرافت ایرانی متجلی نباشد.

از همین رو بود که نوشتن قرآن که تا آن زمان ساده و بی‌پیرایه و بدون حرکت و نقطه بود، با ذوق و هنر ایرانی عجین شد و طرح گلبوته و نقش و نگار و حاشیه و حاشیه‌پردازی در نگارش قرآن به وسیله ایرانیانی که به‌ویژه در کوفه بودند و نیز دیگران به کار گرفته شد و تحولی عظیم هم در خط و هم در نوشتن قرآن به وجود آمد. ابن‌مقله بود که برای خط کوفی طرحی دیگر در انداخت که البته پرداخت و تزئین کنیبه‌ها و نوشته‌ها با گلبوته یادگاری از دوران ساسانی است که در آن زمان حتی در حاشیه سنگ‌نشته‌ها در اوج کمال بود.

«محمدبن جریر طبری» تاریخی آنچنان زیبا، هنری و دقیق و زنده نوشت که مقامش را تا لقب شیخ مورخین بالا برد. موسیقی‌دانان ایرانی بودند که هنر موسیقی را نه تنها برای اعراب و مسلمین بلکه برای جهان هنر آن روز اعتبار و قدرت بخشیدند. ابوالحسن علی‌بن نافی متخلص به زریاب از شاگردان اسحاق موصلی در دوران امویان به اندلس رفت و در دربار عبدالرحمان مقامی شامخ و رفیع یافت و همو بود که در سیم‌های عود تغییراتی داد و طرحی تازه برای موسیقی تنظیم کرد و آهنگ‌هایی برای آواز تصنیف نمود، آن هم آنچنان اصولی و دقیق که هنوز با قواعد علمی موسیقی جهانی امروز با همه پیشرفت‌هایی که در جهان داشته و دارد منطبق است! و ترکیبی است که از قاعده آوازی سوئیت که پانصد سال بعد از او تازه در اروپا رواج یافت. ابراهیم‌بن ماهان از موسیقی‌دانان بزرگ ایرانی است که در اثر ستم عامل بنی‌امیه از ارجان فارس



به کوفه مهاجرت کرد و از بزرگ‌ترین موسیقی‌دانان عالم اسلام شد او نه تنها بر موسیقی ایرانی بلکه بر موسیقی رومی، یونانی و عربی نیز احاطه کامل داشت.

یعقوب کندی که در اواخر قرن سوم هجری زاده شد کسی بود که اولین کتاب موسیقی علمی را به زبان عربی نوشت و موسیقی درخشان ما که به علل گوناگون دچار رکود شده بود در کشورهای عربی و اسپانیا و شمال آفریقا پویایی گرفت و چون جویباری که با مانعی برخورد کرده باشد در آن نقاط زمزمه‌کنان جاری شد. امروزه ما می‌بینیم که در میان آهنگ‌های غربی و موسیقی گسترده غربی، موسیقی اسپانیولی با روح و ضمیر و جان ما رابطه دیگر دارد و این در اثر به هم تنیدگی و درهم تنیدگی موسیقی اسپانیولی با موسیقی ما از آن زمانست. در واقع این فرایند زاده پیوند این دو است و این نیز واقعیتی است که بسیاری از ابزار و آلات موسیقی ما نیز وارد موسیقی اعراب شد چه آنان جز دف و طبل و بوق ابزار دیگری نداشتند.

راه دور نرویم، از ۵۲ مقام موسیقی موجود در کلیه کشورهای عرب ۳۰ مقام آن از مقام‌های ایرانی و با نام‌های ایرانی است مانند شور، اصفهان، بیات، نور عجم، ماهور، که نقش بردگان و اسرای ایرانی در این گسترش و نفوذ فوق‌العاده مهم و مؤثر بوده است.

* * *

هر چند قیام‌های سیاسی ایرانیان در قرون اولیه بسیار قابل تأمل اند ولی در قرون بعد عرفان عمیق و ریشه‌دار ایرانی بود که با آمیخته‌ای از فرهنگ اسلامی چنان مایه‌وری و درخششی یافت که هر اندیشه‌ای را به تأمل وامی‌دارد. عرفان در حقیقت جلوه‌ای از فرهنگ ایران پس از اسلام بود که در خانقاه‌ها در برابر مهاجمین و بیدادگران زمان رخ نمود، چه شور و حال نهفته در آن و درون‌گرایی بارور و افسونگرانه‌اش با آن‌همه رازهای سر به مهر و پیچ و خم راه دراز نیل به حقیقتش عالی‌ترین پناهگاه معنوی و فرهنگی و روحی شد و سببیت و درنده‌خوئی و شقاوت جاری زمان را نفی کرد و چون ساییانی فرح‌انگیز انسان تنها و اسیر خشونت و بیداد آن روزگار را به سایه‌سار سبز و خرم خود فراخواند و عشق و شور و جذبه آفرید و عطر معنوی عمیق را در آن فضای مسموم و خون‌آلود و پرهول پراکند و به قول سنائی:

آب آتش فروز عشق آمد آتش آب سوز عشق آمد

و یا به زبان مولانا:

جسم خاک از عشق برافلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد

حسین بن منصور حلاج بیضاوی که به دستور خلیفه عباسی از زندانش به مقتل بردند و یک هزار تازیانه‌اش زدند و بعد با آنچه در سرنوشت خود رقم‌خورده یافته بود دست و پاهایش را بردند و او را سوزاندند و خاکسترش را به دجله ریختند و نیز عبدالله بن محمد بن خفیف شیرازی معروف به شیخ کبیر و ابواسحاق که شیخ مرشد یا غایب می‌خوانند نیز از فرزندان فرهنگ کهن ایرانی و اسلامی بودند. چهره همیشه پر درخشش حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی با اثر جاودانی و اساطیری و حماسی پارسیش، شاهنامه و حضور و وجود فلاسفه و نویسندگان و پزشکانی چون ابوبکر محمد بن زکریای رازی، شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی صاحب آثارالباقیه و همه چون تپش‌های قلب بودند که وجود زندگی و استمرار حیات فرهنگی و علمی این سرزمین اهورایی را در برابر هجوم‌ها روایت می‌کردند. حکیم ابوالقاسم فردوسی از احیاکنندگان زبان و فرهنگ و تاریخ اساطیر ایران زمین بود و نقشی بزرگ و حیاتی در احیای ملیت ایرانی در پناه اسلام داشت. شاید اگر او نبود زبان ما نیز نبود و اگر هم بود چنین نبود چنان‌که اسلام آوردن مصریان و شامات و آفریقای شمالی موجب آن شد که اینان زبان و فرهنگ و قومیت و ملیت خود را از دست دادند و عرب‌زبان شدند و همین ماجرا در آسیای صغیر در اثر حمله ترکان عثمانی روی داد. درخت فرهنگ ایران با ویژگی‌های در عین حال اسلامی در آن روزگار آنچنان شکوفا و پر بار و سرسبز است که هیچ‌کس قادر به نفی اعتبارش نیست.

این خواجه نظام‌الملک است که مدرسه مشهور نظامیه بغداد را که سعدی بزرگ از دانش‌آموختگان آنست برپای می‌کند و کسانی چون شیخ ابواسحاق شیرازی را بر کرسی استادیش بر می‌نشانند، آن‌هم در بغدادی که مرکز ثقل جهان اسلام است.

حکیم عمر خیام نیشابوری شاعر، فیلسوف، منجم و ریاضی‌دان است که زیباترین رباعیات جهان را می‌سراید و در ریاضیات به اوج کمال می‌رسد و با همکاری اوست که تنی چند از دانشمندان نجوم، تقویم جلالی را می‌نگارند و در جهان علم آنچنان موقعیت درخوری حاصل می‌کند که به هنگام دسترسی زمینیان به کره ماه نام او نیز در نگاره‌ای که از زمین به آن کره ارسال



می‌شود در ردیف بزرگان علمی ریاضیات و نجوم جهان نوشته می‌شود و در همان قرونست که شیخ مصلح‌الدین شیرازی چون بلبل بر درخت پر شاخ و برگ و سرسبز ادب و هنر این دیار نغمه‌سرایابی ابدیش را سر می‌دهد و بزرگانی چون مولانا صاحب مثنوی کبیر و امام فخر رازی و نظامی نیز می‌زیند و با آثار فکری خود خونی دیگر در رگ فرهنگی پویای ایرانی جاری می‌سازند.

وجود این افراد و آثار بی‌مانند و شورانگیزشان بود که ایران توانست آن‌همه فشارها و توفان‌ها و بلاهایی چون یورش چنگیزی را از سر بگذراند. یورشی که در شهر نیشابور یک میلیون و هفتصد و پنجاه هزار نفر را به کام خون و نیستی کشید و حدیث بلخ و بدخشان و هرات آن روزی که بخشی از خراسان بزرگ بودند نیز جز این نبود. هر چند در تقابل فرهنگ و شمشیر گردن کسانی چون شیخ عطار که عرفان مجسم بود زده شد ولی هرگز حضور آن قوم متجاوز نتوانست موجب اضمحلال فرهنگ و هویت ریشه‌دار ما شود و در نهایت و نفس‌الامر این فرهنگ و مذهب و دانش و هنر ایران بود که آنان را با همه سببیت و خشونت به زیر سلطه مقتدرانه خود کشید و لطافت روح و درک زیبایی شیوه استدراک کیفیت لذات معنوی و ذوقی را بدانان آموخت. خواجه نصیرالدین طوسی، شمس تبریزی، جلال‌الدین محمد مولوی و سعدی مظهر تجلیات بزرگ فرهنگی و مشعل‌داران معنویت‌های عمیق در آن تیرگی‌های شبانه‌روزی وحشت و بیدادند.

مردانی با آثاری آنچنان بزرگ که پس از قرن‌ها هنوز هم عطر دل‌ویز و جانبخش آثارشان مشام جان هر صاحب‌دل و صاحب اندیشه‌ای را در هر کجای جهان پهناور و آشفته‌امروزی نوازش می‌دهد.

بعد از توفان سهمگین چنگیزی و مقاومت‌های فرهنگی و تاریخی ایرانیان با یورش تیموریان باز آتش ویرانی و آشفته‌گی و مرگ و آوارگی برافروخته شد ولی آن‌هم به پایان رسید و این ایران بود که سرافرازانه از میان موج خاکستر، ققنوس وار قد کشید و این قوم مهاجم و خونریز را نیز چون چنگیزیان اسیر اعتبار فرهنگی و هنری و فلسفی خود ساخت. هرات توسط ایرانیان

که پایتخت تیموریان بود چنان شکوهی یافته بود که با «فلورانس» و «ونیز» آن زمان برابری می‌کرد. کار به جایی رسید که جانشینان تیمور مشتاقانه و سرافرازانه ادیبان و نویسندگان و معماران ایرانی را در پناه خود گرفته و آنان را به‌گونه‌ای درخور، ارج می‌نهادند و بزرگ می‌شمردند و از وجود و ذوق و آگاهی‌هایشان بهره می‌بردند.

به دست ایرانیان در پایتختشان - هرات - باشکوه‌ترین کتابخانه‌های زمان برپا و بنا شد. کتاب و کتابخوانی در میان مردم آن قوم آنچنان رواج یافت که حتی در خانقاه‌ها و مساجد کتابخانه ایجاد شد. هنر در زمینه‌های گوناگون گسترش یافت و سبک هراتی در خوشنویسی و نقاشی و تذهیب و تجلید کتب پدیدار آمد. بزرگ‌ترین کتاب حافظ با همکاری چند تن از فضلالی برجسته ایران و با بهره‌گیری از پانصد نسخه خطی حافظ به قلم عبدالله مروارید نوشته شد. امروز هم موزه‌های بزرگ جهان در نیویورک، لندن و پاریس از داشتن کتاب‌های آن زمان که اکثراً به همت و در سایه هنر و خلاقیت ایرانیان نوشته شده، می‌بالند. از جمله شاهنامه‌ای که در کتابخانه بایستقر نگاشته شده که از اوراق زرین هنر جهانی است.

هنر خوشنویسی در این دوران رونقی به کمال داشت. شهاب‌الدین عبدالله مروارید که در نوشتن کتاب حافظ مشهور از او سخن رفت و سلطان‌علی مشهدی که القاب قبلة الکتاب و سلطان الخطاطین را داشت و نیز محمد عمادالملک یا میرداماد و علیرضا عباسی که شاه عباس او را لقب شاهنواز داد و منصب کتابداری کتابخانه خود را به او بخشید در آن شمارند. گویند که وی شاعر نیز بوده است و در بستر مرگ آخرین رباعی خود را چنین سروده است. رباعی مشهوری که بسیاری سراینده‌اش را نمی‌شناسند ولی آن را می‌خوانند و می‌دانند.

بگذشت عمر و گفت و شنو با تو رو نداد ای بی‌نصیب گوشم و ای بینوا دلم

صد بار لب گشودم و بیرون نریختم خونها که موج می‌زند از سینه تا دلم

نقاش بزرگ کمال‌الدین بهزاد که در قرن دهم هجری قمری می‌زیست نیز از چهره‌های شاخص و جاودانی هنر نقاشی ماست. از مهم‌ترین آثارش یک جلد کتاب سعدی است با ۵ تصویر با امضا العبد بهزاد که این کتاب در مصر است و دیگر تصویری از سلطان حسین بایقرا.



هنر فرش‌بافی که در سرزمین، ریشه و تاریخی بس کهن دارد و حدیث آن زبانزد روزگار است. در این دوره نیز در میان هجوم یورش‌های وحشیانه و بی‌امان چنگیز و تیمور راه تعالی خود را می‌پیمود با همه راز و رمزهای نقش‌ها و رنگ‌ها، چه نفیس‌ترین فرش‌های جهان با سی و دو میلیون گره که به عقیده مردم آن روز به شمار ستارگان آسمان بود بافته شد و به مقبره شاه صفی اهدا گردید و متولی کوردل و نادان مقبره آن را به درم ناچیزی فروخت و بعدها با مبلغی کلان برای موزه ویکتوریا و آلبرت لندن خریداری شد و هم اکنون از ذخایر نفیس آنجاست.

معماری نیز در اوج کمال بود و گذشته از کسانی چون محمدبن محمود اصفهانی که در سمرقند مقبره امیرتیمور را ساخته بود، معماران هنرمند و آگاهی چون استاد شمس‌الدین محمد به ساختن مساجد و پل‌ها و عماراتی چون مسجد شیخ‌لطف‌الله، پل الله‌وردی‌خان، چهل‌ستون و هشت‌بهشت در اصفهان و مدرسه خان در شیراز پرداختند.

شعر نیز در دوران صفویه دگرگونی می‌پذیرد و در آن شیوه نو ایجاد می‌شود و شعرایی چون صائب آنچنان منزلتی می‌یابند که برای دیدارشان از راه‌های دور و گاه پیاده، بی‌پای‌پوش، روی به اصفهان محل اقامتش می‌نهند که محضرش را درک کنند و از سخنش بهره گیرند. او شیوه نوینی را در شعر ایجاد می‌کند، شیوه‌ای که از سوی او و شعرای بزرگ دیگری گسترش می‌یابد.

خود می‌گوید:

به طرز شعر تازه قسم یاد می‌کنم صائب که جای بلبل آمل در اصفهان خالیست
سبک زیبا و گره‌دار و رازآلودی که باید سبک اصفهانش خواند و به غلط هندی نامیده شده
است، چه این شیوه سرایش شعر در اصفهان ایجاد شد در نهایت عزیمت خیل شعرا به هند و
موج مسافرت‌هایی که بین شعرا و نویسندگان برای رفتن به هند باب شده بود آنان را همانند
بسیاری از مردم چون تجار و توده مردم بدان دیار می‌کشاند، در آن خطه استمرار یافت که البته
مهاجرت‌ها و مسافرت‌ها زاده شرایط خاص زمان از لحاظ اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی
بودند بالاخص که ایرانیان به علت دانایی و نبوغ در دربارهای هند قدرت و نفوذ و اعتبار فراوان
یافته بودند و کمک‌های بی‌دریغشان به شعرا و خیل اهل ادب تأثیری عمیق در این پناه بردن آنان

به آنجا داشت. کار به جایی رسیده بود که شعرای توانایی چون محتشم کاشانی برادرش عبدالعلی را با شعری که برای سلطان دکن سروده بود راهی آن دیار کرد.

و این برادر هموست که محتشم در رثایش شعر دردناکی سروده است و ناگفته نماند که بسیاری به‌ویژه از شعرا هم از مهاجرت به هند دل خوشی نداشتند و به شکوه‌ها پرداخته‌اند و گاه هند را به تعریض جگرخوار توصیف کرده‌اند.

سلیم هند جگرخوار خورد خون مرا چه روز بود که راهم بدین خراب افتاد؟

ز درد آخر در این هند جگرخوار به پهلو خشک شد دستم سبوار
و صائب بر آنست که:

صائب از هند مجو عزت اصفاهان را فیض صبح وطن از شام غریبان مطلب
تنها کلیم است که زیبایی کشمیر مسحورش ساخته و وطن را از یادش برده آنچنان که دل
به یار و دیار کشمیر می‌بندد یا بعضی از اینان چون نظیری کاشانی که فقط به قصد تجارت به هند
می‌روند.

مرثیه‌سرایی به خاطر گسترش تشیع به اوج می‌رسد که این امر تا حدی طبیعی می‌نماید چه این اصلی کلی است که سبک‌ها و شیوه‌های هنری تحت‌تأثیر عقاید و فلسفه و اندیشه‌های زمان خودند سبک رمانتیک شیلر و دیگران از ایده‌آلیسم مایه گرفته و سبک کلاسیک از ناسیونالیسم و رئالیسم از همین فلسفه و کویسم از نظریات سه بعدی انیشتین، شرایط مذهبی حاکم بر ایران نیز ایجاب مرثیه‌سرایی می‌کرد چنان‌که محتشم کاشانی زیباترین و دلنشین‌ترین مرثی را سروده است. در اینجا ضروری می‌داند که به نکته مهم دیگری اشاره کند که مظالمی نظیر ایجاد گروه‌های آدمخوار و یا سگ‌های درنده برای محکومین به مرگ در دربارهای صفوی و کشت و کفورهای دوران انوشیروانی ارتباطی به بستر حرکت فرهنگی و هنری بطنی جامعه ندارند و روش‌های فردی و کینه‌توزانه و انتقام‌جویانه برای حفظ قدرت فردی تلقی می‌شوند و چه بسا که از نظر باور و فرهنگ ملی امروزی سخت مردودند و غیر انسانی.



باری در آن ایام آداب و رسوم ایرانی که بخشی عظیم از فرهنگ را می‌سازند به‌ویژه از قرن پنجم هجری به بعد در سراسر اقلیم اسلامی ریشه می‌دواند. هنوز در مصر در روز سیزدهم فروردین ماه مراسمی برپا می‌شود به نام شمّ النسیم که آدایش شبیه سیزده نوروز است و نیز بسیاری از سنن و آداب ما به همراه نفوذ اشعار بزرگانی چون سعدی از راه مغولستان در چین تأثیر گذاشته و یا از راه خلیج فارس به وسیله دریانوردان به آفریقای جنوبی و زنگبار روی کرده و نیز در همان دوران خیل عظیمی از شیرازیان به‌عنوان حاملان فرهنگ و هنر متعالی زمان از همین مسیر برای تجارت، پای بدان سرزمین‌ها نهادند، جالب اینکه هنوز هم در آنجا جلوه‌های آن مهاجرت‌ها در ایام نوروز و نیز در برگزاری سوگواری‌های مذهبی و به‌ویژه تعزیه‌خوانی که به‌صورت خاصی اجرا می‌شود در آن کشورها مشاهده می‌شوند جالب اینکه مثلاً تعزیه‌ها به زبان فارسی آن روزگارند!

در هند نیز چنین بود که در دربار محمدشاه هندی و سلطان ابراهیم عثمانی، مقارن دوران صفویه انجام مراسم نوروزی موجب رقابت آنان بود و هر درباری می‌کوشید که در اجرای آنها از دیگری پیشی گیرد. در هند در فصل بارندگی برسات که مقارن بهار است در کمتر جایی بود که مراسم نوروزی برپای نشود. پادشاهان تیموری و دربار پادشاهان دهلی و دکن پرشکوه‌ترین مراسم را برپای می‌داشتند. امیر خسرو دهلوی در مثنوی بلندی با عنوان قران‌السعدین با هنرمندی، مراسم نوروزی دربار معزالدین کیقباد را در قرن هشتم هجری قمری ترسیم کرده است.

صفه نه طاق بیاراستند	پرده زربفت ملک خواستند
تخت زدند و تتق آویختند	عرش دگر بر زمین انگیختند
چتر زهر سو ز فلک سر کشید	ابر سر از شرم به چادر کشید

استمرار مراسم نوروزی در هند و استقبالی که از آن می‌شد در زمان اکبرشاه به اوج رسید. ترتیب تخت از طلا و مرصع ساختنش با در و مرجان از آن قبیل بود. تقویم ایرانی در آنجا رایج شد. در زمان نورالدین جهانگیر پسر اکبرشاه در ایام نوروز کوی و برزن را آذین می‌بستند. همه جا را چراغانی می‌کردند و صدای طبل و کرنا از همه جا برمی‌خاست. خنیاگران در کوی و برزن آوزاهای شورانگیز می‌خواندند. بعد از آنکه ممتاز محل دختر عین‌الملک شیرازی نویسنده کتاب

طب دارا شکوهی که کتابش را به محمد پسر شاه جهان تقدیم کرده بود به عقد شاه جهان درآمد، نوروز در آن دیار به‌ویژه امیر فوق‌العاده شد. چه نورجهان همسر شاه جهان با مشاورت منجمان درباری برای انجام مراسم و ترتیب تزئینات هر نوروزی رنگی خاص برمی‌گزید و همه تزئینات و حتی حیوانات و بال و پر پرندگان را بدان رنگ می‌آراستند. بعد از درگذشت این بانو جسدش را به دکن بردند و دفن کردند و بنا بر وصیت همو و به امر پادشاه یکی از معماران بزرگ شیرازی موسوم به عیسی با همکاری عبدالحق فرزند محمدقاسم شیرازی و گروهی از برگزیدگان معماران زمان و زیر نظر او زیباترین و عالی‌ترین بناهای عالم یعنی تاج محل را بر مقبره او در اوایل قرن یازدهم هجری ساختند. سبک آن به شیوه باغ‌های ایرانی و به‌ویژه شیرازیست که نمونه بارز آنها را هم امروز در باغ‌های ارم و عفیف‌آباد و دلگشا می‌توانیم ببینیم. در تزئین داخل عمارت نیز رباعیات خیام را نقش کردند.

معماران ایرانی از مشاورین معتمد دربار بودند که یکی از آنان علی‌مردان‌خان است که شاه جهان بدون نظر و مشورت او هرگز بنایی نمی‌ساخت و بدین‌گونه سبک معماران ایرانی در قلب هند رسوخ کرد و از دیگر سو فارسی، زبان رسمی و درباری هند شد و هنوز هم اعتبار درخوری را پس از چند قرن داراست و اسناد معاملات زمین و قباله‌ها به فارسی است و فرهنگ و هنر توانا و پویای ایران چون تارهای زرین آنچنان در فرهنگ هندی تنیده که تفکیک‌ناپذیر می‌نماید و حتی بسیاری از اسطوره‌ها و افسانه‌های ما آنقدر به هم نزدیکند که بررسی ریشه‌های آنها که کدامیک از این دو سرزمین بوده مشکل می‌نماید. در مورد ترکان عثمانی همان افرادی که زبان و ملیت کشورهای چون آسیای صغیر را بر باد دادند آنچنان افسون‌زده رازهای فرهنگ و هنر ایران شدند که خود از حاملان گسترش و اشاعه آن تا حواشی دانوب و بالکان گردیدند.

به زبان دیگر ادب و فرهنگ و هنر ایران بر امپراتوری عظیم و گسترده عثمانی که در عین حال از تمدن و فرهنگ کهن ترکی برخوردار بود و خود از بستره غنی فرهنگی بهره داشت چنان تأثیر عمیق و مطلوبی گذاشت که پادشاهان عثمانی با وجودی که مدام در رقابت و معارضه با پادشاهان ایران بودند فارسی گفتن و فارسی نوشتن و متولی فرهنگ و هنر فارسی بودن را از



افتخارات خود می‌شمردند همهٔ امور دیوانی و اداری و درباری به زبان فارسی انجام می‌شد. کتابخانه‌های بزرگی تحت‌تأثیر فرهنگ ایران در عثمانی ایجاد شد. نخستین کتابخانه‌های خصوصی در قرن هشتم ق به‌وجود آمد و اولین کتابخانهٔ عمومی عثمانی در سیزده سال پیش ایجاد گردید. پادشاهی عثمانی به فرهنگ و هنر و دانش ایران به حرمت می‌نگریستند گویی کم بهره بودن یا کم بهره ماندن از آن از غبنی برای خود می‌شمردند. کتب خطی فارسی که به دستور و تشویق آنان برای کتابخانه‌های شخصی‌شان نوشته شده و موجود است از شمار بیرون است. امروزه نسخ منحصر به فرد و نفیس بسیاری از کتب فارسی نظیر اخلاق نامهٔ ناصری، تذکرهٔ الشعراء دولتشاه سمرقندی، دیوان کبیر مولانا و نسخه‌ای از کلیات سعدی در کتابخانه‌ها و موزه‌های ترکیه نگهداری می‌شوند که سوای انبوه کتب خطی فراوان و نفیس دیگر فارسی در آن دیارند. عزیمت سلطان‌الاولیا به آناتولی و اقامتش در قونیه و وجود مولانا در آن خطه، فرهنگ و عرفان ایرانی را در آنجا چنان شعله‌ور ساخت که پنداری درخشش آن جاودانه است. در واقع عرفان ایرانی که ریشه در فلسفهٔ اشراقی یا خسروانی ایران کهن دارد و بارقه‌هایش در گاتاها در آنجا که سخن از دیدن و یکی شدن با حقیقت است نمودار است و افلاتون نیز از تأثیر آن بی‌نصیب نمانده و حقیقت را به نور و خورشید تشبیه کرده، با درآمیختن با فلسفه و عرفان مشائی اسلامی به بهترین گونه در اشعار مولانا و نیز عطار متجلی است به بهترین و پیوند این دو عرفانست که دیدگاهی حیرت‌انگیز در منظر معنویات و درون‌گرایی آن روزگار جای می‌دهد.

طلوع بی‌غروب خواجه شمس‌الدین محمد حافظ و به‌کارگیری اصطلاح اسم اعظم در اشعارش اشارتی است گویا به تعالی فرهنگ و تمدن و هنر بالافشان و درخشان ایران زمین به‌گونه‌ای که هرگز خاموشی نخواهد پذیرفت و پیوسته فعالانه در زایش و تکاپوست. چنان‌که این‌گونه حرکت و داد و ستد از ویژگی‌های هر فرهنگ بزرگ و غنی و جامع و اساسی در هر زمان و هر مکانی است.

نقاشی و مینیاتور ایرانی بعد از تحمل آن‌همه شدايد و بلایا از سوی چنگیزیان و تیموریان با قدرت ابداع و ابتکار به اوج رسید. سبک هرآیتی جلوه‌ای خاص به این هنر بخشید و آنچنان این

هنر مورد توجه قرار گرفت که شاه اسماعیل مدت‌ها شیفته نقاشی شده و رموز آن را می‌آموخت. سفالگری و کاشی‌سازی ایران بی‌رقیب بود. کاشی‌های هفت رنگ ایرانی با تعبیری چون کاشی سفید به منزله مرواریدی است و سبز زمرد و قرمز یاقوت از ارکان شگفتی‌ساز محراب‌ها، گلدسته‌ها، طاق‌ها، ایوان‌ها و سر در مساجد شدند.

وضع اقتصادی ایران در این برهه از زمان مناسب است. اولیارتوس از نمایندگان دوک‌نشین هولشتاین در دربار صفوی در خاطرات خود از گله‌ها و انبوه دام‌های پروار سخن می‌گوید و نژاد و نوع آنها و همراهان خود را وادار به خرید و حمل آنها به سرزمین خودشان می‌کند. گوسفندان بخارائی عالی‌ترین و مرغوب‌ترین پشم‌ها را داشته‌اند گله‌های بز نیز فراوان بوده و شترهای یک کوهانه و دو کوهانه و اسب‌های زیبا و نجیب ترکمنی چشم‌ها را خیره می‌کرده‌اند. فرش‌ها قلب اروپا را تسخیر کرده و مقام اول جهان را به خود اختصاص داده بودند. حرکت نادرشاه در برابر افغانه و بیدادگری‌هایشان و توفیقات سیاسی و نظامی او وجهی از مقاومت فرهنگی و دیرینگی آن را با خود داشت و بسیاری از جلوه‌های فرهنگی و هنری ما را به بستر فرهنگی کشورهای شکست‌خورده و نیز همسایگانمان سوق داد. در آن زمان خطاطانی چیره‌دست چون احمد نیریزی و درویش عبدالحمید طالقانی استاد خط شکسته و پزشکانی مشهور چون حکیم محمد هاشم شیرازی می‌زیستند.

در دوران زندیه با آرامشی که در اثر سیاست مدبرانه کریم‌خان زند، پادشاه رئوف و بیدار دل که خود را وکیل خواند و از عنوان پادشاهی اعراض و احتراز داشت، هنر و فرهنگ که برای رشد و توسعه نیازمند محیط امن است به‌گونه‌ای درخور، سیر تکامل و تعالی خود را استمرار می‌بخشید. آزادگی و سعۀ صدر و رفتار ملاطفت‌آمیزش با همگان اعم از دوست یا دشمن و نیز خیل هنرمندان و دانشمندان زمینه مناسبی برای رشد معماری، نقاشی و هنر فراهم ساخته بود. هنر آئینی تعزیه در زمان او به‌صورت نمایشی پای به عرصه نهاد. حسب روایت سیاحان خارجی در همه آثار و بناهای کریم‌خان، نقاشی‌های بزرگ رنگی از چهره‌های تاریخی و بزرگان زمان و نقش‌های اساطیری و افسانه‌های مذهبی و عشقی به‌دست نقاشان پرداخته می‌شد، که از جمله آنان



ترسیم تصاویری بوده از سعدی و حافظ که خوشبختانه نمونه‌هایی از آنها هم اکنون در هفت‌تان شیراز وجود دارند.

ساختمان‌های بازار و مسجد و حمام و کیل و عمارت زیبای کلاه فرنگی در باغ موزه پارس امروز در شیراز و کاروانسراهای متعدد و پل‌های فراوان در طرق و شوارع بین راهی ایران، معماری اصیل ایران را ظرافت و روحی دیگر بخشیده‌اند.

در دوران قاجاریه ایران می‌توانست با فرصت‌ها و امکانات و توانایی‌های بالقوه‌ای که داشت به‌گونه‌ای که امیرکبیر دریچه‌ای از آن را گشود دگرگون شود و تولدی دیگر یابد. جلوه‌های هنری و فرهنگی و دانش، غبارآلود و تیره شدند. دود خیانت رجال نوکرمآب و نفت فضا را انباشت و نفوذ حیرت‌انگیز بیگانگان که با تهدید و تطمیع درباریان و سیاستمداران همراه بود و توطئه‌های شومی که مدام مزورانه از سوی قدرت‌مداران شمالی و جنوبی صورت می‌گرفت نه تنها بافت اجتماعی و اقتصادی بلکه ارکان فرهنگی و ملی و تاریخی را متزلزل کرد. زرق و برق غرب از دور بسیاری از هوشمندان و آگاهان زمان را نیز فریب داد و هرچند هویت فرهنگی ما می‌خواست در چهره‌های سیاسی کسانی چون قائم مقام و امیرکبیر متجلی شود و از کیان ملک دفاع کند سرنوشت‌هایی شوم نابودشان می‌کرد.

در دوران قاجاریه است که استبداد از یکسو توطئه‌های شوم سیاسی و اقتصادی دشمنان توانا و از دیگرسو غفلت روشنفکران از درک ارزش و اعتبار ایران زمین، موربانه‌وار فرهنگ و هویت ما را به تباهی می‌کشند و حتی روحانیانی شجاعانه در برابر دربار قد علم می‌کنند و مقاومت‌هایی دلیرانه رخ می‌دهد ولی سیر حوادث رو به نشیب است و غفلت و ناتوانی و ندانم‌کاری و خیانت و بوالهوسی رو به فراز، حتی کشور پاره پاره می‌شود و آن سیره و روش بسیار توانایی که جامعه را از درون به جلو می‌برد به کندی می‌کشد. در عین حال هنر معماری راه متکامل خود را ادامه می‌دهد و کسانی چون استاد معمار صادقی که از معماران برجسته شیرازی و سازنده بناهایی چون کاخ عفیف‌آباد و نارنجستان قوام در شیراز است به کربلا اعزام می‌شوند و این گفته دکتر نوشتانی رئیس میراث فرهنگی سازمان جهانی یونسکو را که در سال ۱۳۷۳ شمسی

پس از دیدار از معماری ایران گفت معماران ایرانی و کاشانی بزرگ‌ترین کیمیاگران تاریخند زیرا از خاک طلا ساخته‌اند هر حرفی را به عینه به عرصه عمل می‌رسانند. کسانی چون اسپرعلی یا عجم‌علی تبریزی که در جنگ چالدران با سپاه عثمانی اسیر شد نیز با عرضه توانایی‌های خود، معمار دربار عثمانی گردید و شاگردانی چون ستیان یا صنعان پرورش داد که از معماران بزرگ عثمانی شدند.

در دوران پهلوی هرچند سخن از ایران کهن و فرهنگ ایران زمین بسیار است ولی سطحی است و راه به درون و اعماق فرهنگ این دیار چنان‌که شاید و باید نمی‌یابد و حتی می‌توان گفت سیطره تمدن و تکنیک و فرهنگ غرب توأم با اجرای برنامه‌های قهرآمیز، بالندگی فرهنگ ایران زمین را به سکون می‌کشد و مجال پروازش نمی‌دهد. نوعی القائات زورگویانه و به دور از روش و منش و سیره اجتماعی و سستی بر همه چیز سایه می‌افکند و کار به جایی می‌کشد که نوعی غرب‌زدگی فکری و هنری و اجتماعی و سیاسی و حتی اقتصادی راه را بر رشد طبیعی فرهنگ بالنده و اصیل می‌بندد و ایران از هویت فرهنگی ایرانی و اسلامی خود فاصله می‌گیرد. در عین حال می‌بینیم نامورانی چون دهخدا و شعرایی چون ملک‌الشعرا بهار و نیما یوشیج و نویسندگانی چون سید محمدعلی جمال‌زاده و صادق هدایت و نقاشانی چون کمال‌الملک، بهزاد، تجویدی و فرشچیان از زیر خاکستر دوران قاجاریه سر برمی‌کشند و بعد از انقلاب نیز ناهمگونی‌ها و حمله عراق و دفاع مقدس مشکلات و درگیری‌های دیگر ما را از دریافت و درک ارزش‌های هنری و فرهنگی دیرین خود که در عین حال با فرهنگ و تمدن اسلامی گره خورده و عجین شده و تفکیک‌ناپذیرند و از سرچشمه بی‌زوال اندیشه‌های بزرگ‌مردانی بهره گرفته باز می‌دارد. با تمام هوشیاری و دقت و تلاشی که داشته‌ایم امروزه از گذشته خود خواسته یا ناخواسته بریده‌ایم و گاه حتی به دیده تحقیر بدان می‌نگریم. آنچه را که نسل‌های گذشته با بار تلاش و رنج و تجربه و ذوق و بینش خلاق و آگاهانه اندوخته بودند و چون کوهی استوار برجای بود و مدام چون شمع در تیرگی‌ها و ظلمت جان و دل و زندگی مادی و معنوی ما می‌درخشید و به ما امید و شوق بیداری و بیداردلی می‌داد و در عرصه زندگی ما پدیدار بود که تسبیح، جانماز، ترمه و زری‌دوزی، ملبله‌کاری،



کاشی‌کاری‌های گنبد‌ها، گلدسته‌ها، محراب‌ها، سقاخانه‌ها، گل‌میخ‌ها، درها، درک‌ها، پنجره‌های قشنگ و رنگارنگ، قاشق‌های شربت‌خوری، دهنه و زین اسب‌ها، تکل قاطر‌ها، ظروف سفالی و فلزی و هزاران پدیده دیگر نمونه‌هایی از آنها بودند ناآگاهانه کوچک و حقیر شمردیم و حتی نتوانستیم اعتبار جهانی فرش‌های نفیس و زیبا و غیرقابل رقابت خود را حفظ کنیم در حالی که بیگانگان عاشقانه در جهان و نیز در کوی و برزن دیار طلائی ما به راه افتادند و رازهای ناشناخته هر ملکی را دریافتند و در حقیقت به روح فرهنگ سایر ملل دست یافتند و همه را کریمانه و مخلصانه در پرداخت و تقویت شالوده‌های فرهنگی و هنری و پیکره اجتماعی کشور خود، به انواع مختلف و به طرق گوناگون، اعم از برداشت از آنها در پرداخت هنر و صنایع خود، یا اعتبار بخشیدن به موزه‌های خود به کار گرفتند.

متأسفانه ما نه تنها متوجه اوضاع نشدیم بلکه در برابر چشمان بیدار و نظاره‌گر دشمن راه خانه خود را هم گم کردیم!

به‌عنوان نمونه در میان سیل خارجیانی که در یکی دو قرن اخیر با مقاصد گوناگون و اندیشه‌های متفاوت برای اقامت یا سفر به ایران سفر کرده‌اند، بودند کسانی چون کلودیوس جیمز ریچ Cladius Jame Rich انگلیسی که کارمند ساده شرکت نفت بود و در شیراز اقامت داشت و در سن ۴۴ سالگی به سال ۱۸۳۱ در همین شهر درگذشت. وی با پول خود برای خدمت به فرهنگ کشورش متجاوز از ۸۰۰ جلد نسخه خطی از کتب نفیس فارسی را در همین شهر شیراز خریداری کرد و به‌نام خود به موزه بریتانیا اهدا نمود یا شاید ندانیم و باور نکنیم که در قرن نوزدهم رباعیات حکیم عمر خیام یک هزار و ششصد و چهل بار چاپ شد و در آن قرن بعد از کتب مقدس و نوشته‌های شکسپیر بزرگ‌ترین رقم چاپ و انتشار کتب جهان را به خود اختصاص داد و یا هم امروز شاهدیم که غرب با چه ولعی روی به مثنوی کبیر کرده است در حالی که در میان ما هستند کسانی که وقیحانه به سعدی یا حافظ می‌تازند و با نام نقد و بررسی برآند که هر چه می‌توانند از ارزش آنها بکاهند. هر چه بیگانگان، با فرهنگ ما بیشتر آشنا شدند و به اعتبارش بیشتر پی بردند و در پی تاراج و نفی ارزش‌های آن برآمدند ما نیز آگاهانه و ناآگاهانه از خود و گذشته خود و فرهنگ و تمدن خود و سرمایه‌های بی‌زوال معنوی خویش فاصله

گرفتیم و تمام ارزش‌های خود را حتی در ورزش‌های رزمی و موسیقی و آداب و رسوم و سنت‌ها سبک شمردیم. بازی‌های خود را که بار فکری و آموزش بسیار غنی دارند و قصه‌ها و افسانه‌ها و حتی لالائی‌های خود و پدیده‌هایی چون معماری را تقویت نکردیم و به جهان عرضه نداشتیم و در حقیقت از خود گریختیم و در دیگران پنهان شدیم. نگذاریم گلخانه‌های ما از گل‌های زیبا و معطر و سکرآور نسترن، نرگس، گل سرخ، ارغوان و نسترن‌های زرد و سوسن و سنبل‌هایی که در تعارض با گل‌های خارجی نبود می‌شوند و یا به تاراج و برای اصلاح بذر به غرب می‌روند خالی بماند و سفره‌های ما از نقش و نگار سفالینه‌ها و شربت‌های رنگارنگ و آبگون عصاره‌های بهار نارنج و بیدمشک و نعناع و اترج خالی بماند و درست تسلیم سوغات کارخانه‌های غرب با ترکیبات شیمیایی مضرشان نشویم. موسیقی ما توانایی‌های بسیار و به کمالی دارد ولی ما نتوانسته‌ایم در جهان موسیقی جایی دست و پا کنیم و بهانه می‌تراشیم که موسیقی ما غم‌انگیز است. ما موسیقی‌های شاد هم فراوان داریم. نواهای اصیل محلی سرشار از تم‌های شادند ولی خامند و از نظر علمی و تکنیکی به آنها پرداخته نشده است که این نشان ضعف ماست نه موسیقی ما، به فرض هم که موسیقی ما غم‌انگیز باشد مگر بسیاری از غزلیات و ابیات حافظ هم غم‌انگیز نیست؟ آیا از اعتبار آن کاسته است؟ که نه تنها غم‌انگیز بلکه خونبارترین و در عین حال شورانگیزترین و درخشان‌ترین غزلیات عاشقانه جهان است؟

تیر عشق کش ندانم بردل حافظ که زد آنقدر دانم که از شعر ترش خون می چکد
چرا تئاترمان بی‌چهره است؟ آیا از خود پرسیده‌ایم چرا سینمای ما با آن همه استعداد‌های درخشانی که به جهان عرضه کرده رو به افول است؟! و تنها سینمای فسا پس از چهل سال و یا سینمای لنگرود بعد از سی سال چرا باید به تعطیلی بینجامد؟ چرا ما فقط ۳ دهم درصد در عرضه مطالب علمی جهانی سهم داریم و نه بیشتر؟ چرا نویسندگان و شعرایمان را به کسب جوایز بزرگ و معتبر جهانی راه نیست؟ و چرا تیراژ کتابهایمان دو تا سه هزار جلد و به اندازه دهه چهل است در حالی که جمعیت ما سه برابر شده و خیل باسوادان و تحصیل‌کرده‌ها و تعداد دانشگاه‌هایمان با آن زمان قابل مقایسه نیستند.



ما در صناعی چون طلاسازی و استفاده از سنگ‌های قیمتی با آن غنا و پیشینه نیز در جهان نقشی نداریم در حالی که کشورهای چین و هند یا چین همانند ایتالیا از بزرگ‌ترین صادرکنندگان این صنعت هستند و درآمد چین در ماه اوت ۲۰۰۱ دویست و سی و هشت میلیارد دلار بوده است. ما هنوز در هیچ زمینه‌ای اعم از هنر و علوم و ادبیات نتوانسته‌ایم دانشگاه‌ها و دانشجویان و پژوهشگرانمان را با کتب روز آشنا کنیم. در روزنامه‌ها نوشته‌اند که نسل ببرها و پلنگ‌ها و نیز هماها و طوطی‌های نوک طلایی در اثر غفلت ما در حفظ آنان در حال نابودی‌اند و چه بسیار چراهای دیگر ...

با همه اینها من عقیده دارم در مقوله‌های فرهنگی و هنری و اجتماعی آگاهی از تنگناها می‌تواند نخستین گام در رفع آنها باشد، چرا که این آتش نمی‌میرد.

بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر باغ شود سبز و سرخ گل به در آید

منابع

«مقالات»

- «از انقراض اسب مینیاتوری ایران جلوگیری کنیم»، *روزنامه همشهری*، پنجشنبه ۲۲ شهریور ۱۳۸۰، سال نهم، شماره ۲۵۰۲.
- «اوج هنر نگارش مصحف شریف (گزارش)»، *روزنامه همشهری*، سه‌شنبه ۴ دی ماه ۱۳۸۰، سال دهم، شماره ۲۶۰۱.
- سومین مجمع بین‌المللی استادان زبان و ادبیات فارسی، ویژه‌نامه شماره ۱، *روزنامه ایران*، چهارشنبه ۲ آبان ماه ۱۳۸۰.
- شکرخواه، یونس، «یادداشت‌های سفر فرانکفورت»، *کتاب هفته (نشریه)*، شماره ۳۱ پیاپی، شنبه ۲۶ آبان ماه ۱۳۸۰، شماره ۳۱۸.
- مسعودی‌فر، الف، نگاهی گذرا بر تأثیر موسیقی ساسانی بر موسیقی تازیان»، *روزنامه عصر مردم (چاپ شیراز)*، سه‌شنبه ۲۷ فروردین ۱۳۸۱، سال هفتم، شماره ۱۷۳۹.
- وافری، راحله، «تاج‌محل اثر معماری ایرانی در هند»، *روزنامه همشهری*، دوشنبه ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۸۱، سال دهم، ۲۷۱۵.

«کتب»

- اسدی‌زاده، پرویز و دیگران، *دایرةالمعارف یا فرهنگ دانش و هنر*، سازمان انتشارات اشرفی، چاپ دهم، ۱۳۵۵.
- اسعد گرگانی، فخرالدین، ویس و رامین، به تصحیح مجتبی مینوی، *کتابفروشی یهود ابروخیم و پسران*، ۱۳۳۸.
- ایرانی، عبدالمحمدخان، *پیدایش خط و خطاطان*، تهران، ۱۳۴۶.
- بهار، ملک‌الشعرا، *شعر در ایران*، انتشارات گوتمبرگ، تهران، ۱۳۳۳.

- پریس، کریستین، *تاریخ هنر اسلامی*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، ۱۳۵۶.
- پنج‌گفتار در زمینه ادب و تاریخ ایران، دانشگاه شیراز، چاپ دانشگاه شیراز، ۱۳۴۸.
- خوب‌نظر، حسن، *تقویم تاریخی فرهنگی ایران*، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۴۶.
- _____، *تمدن‌های پیش از تاریخ*، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۴۶.
- دانشور، سیمین، «شناخت و تحسین هنر»، *مجموعه مقالات*، چاپ نخست، تهران، پیشرو، تابستان ۱۳۷۵.
- درویشان، علی اشرف، *افسانه‌ها و مثل‌های کردی و هفت قصه عامیانه*، نشر چشمه، ۱۳۷۵.
- دیماند، س. م.، *راهنمای صنایع اسلامی*، ترجمه فریاد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶.
- رضایی، عبدالعظیم، *اصل و نسب ریشه‌های ایرانیان باستان*، ۱۳۷۹.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، *دو قرن سکوت*، انتشارات جاویدان، چاپ هفتم، ۱۳۵۶.
- _____، *روزگاران، تاریخ ایران از آغاز تا سلطنت پهلوی*، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- زیدان، جرجی، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهرکلام، ۱۳۳۶.
- *قصه‌های مشدی گلین خانم*، گردآوری الول ساتن، ویرایش اولریش مارتزلف، آذر امیرحسینی، نیت‌ها، سید احمد و کیلیان، نشر مرکز، ۱۳۷۴.
- کخ، هایدماری، *از زبان داریوش*، ترجمه پرویز رجبی، چاپ اول، کارنگ، ۱۳۷۶.
- کریستن سن، آرتور، *کیانیان*، ترجمه دکتر ذبیح‌اله صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵.
- *کلیات صائب تبریزی*، با مقدمه امیری فیروزکوهی، انتشارات کتابخانه خیام، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۶.
- کی، محمدحسن، *صنایع ایران بعد از اسلام*، ترجمه محمدعلی خلیلی، ۱۳۲۰.
- گدار، آندره، «هنر ایران»، *مجموعه مقالات*، ترجمه بهروز حبیبی، تهران، ۱۳۴۵.
- گیرشمن، ر.، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران، ۱۳۳۶.
- مارتزلف، اولریش، *طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی*، ترجمه کیکاوس جهان‌داری، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۱.
- مسعودیه، محمدتقی، *موسیقی مذهبی ایران*، ج اول، سروش، ۱۳۷۷.
- مطهری، مرتضی، *خدمات متقابل ایران و اسلام*، انتشارات صدرا، ۱۳۶۲.
- منصور، ذبیح‌اله، *تاریخ ادبیات در ایران*، چاپ سوم، تهران، ۱۳۳۸.
- *میراث ایران*، سیزده تن از خاورشناسان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶.
- والترز، گرار، *تقویم اقوام شاهنشاهی هخامنشی بنا بر حجاری‌های تخت جمشید*، ترجمه دورا اسمودا، خوب‌نظر با همکاری ع. شهبازی، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۵۲.
- همایونی، صادق، *مجموعه مقالات همایش نوروز*، «نوروز و پیوستگی‌های آن با سایر اقوام و ملل»، چاپ سازمان میراث فرهنگی ایران، تهران، ۱۳۷۹.